



پیام‌های خود را به پست الکترونیکی ضمیمه نوجوان به نشانی زیر ارسال کنید.

info@jamejamdaily.ir



شماره پیامک ۳۰۰۰۱۲۲۳ نیز راه ارتباطی دیگر ما با شماست



حسین شکیب راد دبیر نوجوان، ۱۸ ساله که ۱۸ سالشه و به قول خودش در فصل نوجوونی زندگیش باقی مونده. **زهرا قربانی** که دبیر تحریریه نشریه است، با همه جوونیش، کلی سابقه کاری داره و همین باعث شده نوجوون ها رو خوب بشناسه، رحمت رنگ و لعاب ضمیمه نوجوانه هم که باعث شده مطالب خوندنی تر شن روی دوش **محمد لوریه**، بررسی آثار شما رو هم **زهرا خلیلی** انجام میده. ولی ضمیمه **نوجوان** با همت کلی نوجوون و جوون تولید می شه که باید بگیم دم همشون گرم!

قانون واسطه

سید سپهر
جمعه زاده

یه اش را بست و لختی به آن ورمرز رفت و سیب را با عنوان سیب وارداتی، وارد کشور کرد و ضمن پودر کردن سرمایه مثنی رجب، سیب را با قیمت آناسا پشت و پتین میوه فروشی برد. چند روز بعد نیوتن و استیو جابز که آمده بود سیبی بخرد تا با گاز زدنش شرکتش را تاسیس کند، روبه روی ویتین میوه فروشی رسیدند. استیو تا چشمش به سیب افتاد به نیوتن گفت: «آیزاک! سیب مورد علاقه ام را پیدا کردم.»

نیوتن تا چشمش را چرخاند، سیب را شناخت و سیب خاطره هایش را، به شکل سیبی چند میلیون اوشلوقی در واقعیت دید. آنگاه نیوتن با چشمی از حدقه بیرون زده و کمری شکسته و فکی بر زمین چسبیده، به قانون «واسطه» پی برد. البته با سقوط فکش به پایین و برخوردش با زمین بعد از دیدن قیمت سیب، حدس و گمان هایی نیز در باب قانون جاذبه به میان آورد که چندان محل بحث نیست.

او با کشف قانون واسطه به بیان هفت نظریه زیر که بعدها تحت عنوان قوانین نیوتن معروف شدند، پرداخت: قانون پایستگی؛ بعضی مدیران هرگز تمام نمی شوند. بلکه از یک صدلی به صدلی دیگر منتقل می شوند.

عصر روزی که ماشین خود را به کارواش بیرید، باران می گیرد. اگر جوراب بپوشید، دمپایی سرویس بهداشتی، خیس می شود.

وقتی با چکمه ای که تا زیر بینی تان آمده در مهم ترین جلسه زندگی تان نشست به باشید، کف پای شما به خارش خواهد افتاد و خونتان را خواهد ریخت! وقتی می خواهید به کسی ثابت کنید یک ماشین کار نمی کند، کار خواهد کرد. نسبت خارش هر نقطه از بدن با میزان دسترسی آن نقطه نسبت عکس دارد. اگر شما از یک صف به صف دیگری رفتید، سرعت صف قبلی بیشتر از صف فعلی خواهد شد.

سرباغ برد و آن را از مثنی رجب (صاحب باغ سیب) به قیمت یک صلوات خرید تا انگ دزدی بردامنش نماند. آنگاه با ادعای این که آن را با کود انسانی به شکل ارگانیک کاشته و برداشته است؛ به قیمت یک دلار ۴۲۰ اوشلوقی به یک مرد دلال فروخت. دلال نیز سیب ربوده شده را بار نیسان کرد و رفت کیش. در آن مکان، برچسب Made in Kharej (تلفظ صحیح: مید این خارج) را بر آن زد و شتابان برگشت و آن را به یک هایپرمارکت لوکس واقع در بالا شهر، به قیمت خون پدرش (حدود ۲۰ هزار اوشلوق) فروخت.

هایپر مارکت، بعد از بسته بندی محصول و تزریق مواد فرم کننده تا خرتناق در سیب، آن را در زرورق پیچاند و از آن پس آن را سیب تامسون خواند و آن سیب با افتخار اولین سیبی بود که به این لقب، ملقب می شد. مدتی بعد جناب سیب توسط یک عروس خانم جوگیر که در فهرست جهیزیه اش، یک دستگاه سیب تامسون را طلب کرده بود؛ نقدا به مبلغ یکصد هزار اوشلوق خریداری شد و جهت درآوردن چشم خانواده داماد روی طاقچه خانه آن نوعروس جا خوش کرد.

چیزی نگذشت که دزدی به طمع طلای موجود در زرورق بسته بندی سیب، به خانه آن نوعروس دستبرد زد و سیب را دزدید و طلاها را آب کرد و سیب را هم در طلافروشی جا گذاشت. جناب آقای محترک در طلافروشی مشغول معامله و چپاول بود، سیب را که به عنوان میوه به او تعارف شده بود، برداشت و احتکار کرد. آن احتکار آنقدر ادامه داشت که آقای رئیس اتحادیه سیب فروشان، به مشکل کمبود سیب برخورد و مردم نیز از گرانی سیب به سطوح آمدند.

رئیس چاره ای اندیشید و دست به واردات سیب زد. آقای محترک نیز فرصت را غنیمت شمرد و عزمش را جزم کرد و

آن پرورده فیزیک، آن دانشمند نیک، آن خورده به ریاضی، آن اهل بلند پروازی، آن اندیشمند و فیلسوف طبیعت، آن قائل به نسبیت، آن متین مقام گرانش، آن مولف در علم و دانش، آن سازنده اولین تلسکوپ بازتابی، آن بریتانیایی، آن ملقب به شوالیه، آن صحیح البُنیه، آن که هست وزن اکتشافاتش هزاران تن، محبوب دل دبیرستانی ها، جناب سرآیزاک نیوتن. دامت قوانینه. طبق معمول زیر درخت آلبالو نشسته بود که ناگهان گم شد.

آنجا مردی که گویا هم خودش و هم دستمالش با هم زیر درخت آلبالو گم شده بودند، به جناب نیوتن رسید و به او گفت: «سواد داری؟» نیوتن که با آن همه سواد به تریخ قبایش برخورد کرده بود، درخت آلبالو را ترک کرد و به بازی کثیف آن مرد تن درداد! القصه از آنجا رفت و به زیر درخت سیب پناه برد. چند دقیقه ای از نشستنش نگذشته بود که ناگهان سیبی از آن بالا اراده کرد برای افتادن. اراده سیب با اراده الهی قرین افتاد و ارتباطش از شاخه گسست.

نیوتن سرش را بلند کرد و به سیب خیره شد. به محض قطع ارتباط سیب از شاخه، دستی وارد صحنه شد و سیب را نرسیده به کله جناب نیوتن و از جلوی چشمش رباید. آن دست، سیب را به



عکس بی قاب



شماره قبل نوجوانه، این عکس را برایتان گذاشتیم و از شما خواستیم هرچه به ذهنتان می رسد برای ما بنویسید و پیامک کنید. این هم نتیجه زحمت و ذوق شما.

علیرضا عالی بیگی از میانه: هر طور که هستی خودت را دوست داشته باش، حتی اگر بادکنک سفیدی باشی که در کوچه ای بن بست، درون گلدانی ریشه افکنده.

مریم عبداله پور از تهران: سرسنگین شده ام با خودم، و این اصلا خوب نیست، در محاصره ام؛ فصل کوچ من فرا نرسید؟!

امیرعلی حبیبی از زرنده کرمان: و پای بالی پرواز مرا به سطل خالی امید بستند.

نرگس ترمه باف از اصفهان: حالا درسته نور خورشید برای درآومدن گل های سرخ نیست ولی دل ما به بادکنک سفیدمون خوشه.

باران هادیان از اصفهان: شاید توی بن بست ترین کوچه پس کوچه های سردرگمیت بادکنک مشکلات منتظره که بری بترکونیش.

فاطمه زارع کار از املش: در ته پس کوچه های سیاهی و ناامیدی بادکنک سفید امیدواری انتظار تو را می کشد.

معصومه سادات رضوی از یزد: شاید در راه رسیدن به مقصد؛ در نهایت ناملائیات اطرافیان. در کوچه ای تنگ و بن بست، میان صدای بوق و موتور رسیدن به دیوار کمک کند برای پریدن و پرواز کردن.

مریم شاه پسندی از تهران: مسیر را ادامه بده... برو! شاید هدیه خدا انتهای این راه در انتظار تو باشد.

سیدامیرحسن امامی از تهران: آرزو هایمان در بن بست های شهر تاریکی، روشن می شود و با روشن شدنش جهان را رنگی می کند. آرزوها را دست کم نگیریم.

حنانه محمدی از کرج: امیدوار بودن این نیست که در کوچه ای راه بروی که همه شرایط برای راه رفتنت فراهم باشد، بلکه امیدواری یعنی به انتها برسی اما خودت را نبازی.

عطیه آزادی طلب از تهران: شده ته کوچه بن بست با بادکنک به پرواز درمی آیم و دیوارها را رد می کنم تنها به قیمت رویا هایم.

مبینا اسداللهی تهران: ترک های دیوار زندگیت را با کمی نشاط و رنگ بپوشان، بادکنک را بر دست بگیر و بر گوشه ای بگذار. مهم نیست زندگی چقدر ترک دارد یادت نرود تو بادکنک امید در دست داری.

بیبا متین کیا از تهران: صلح در کوچه های سیاه ظلم، جوانه می زند.

فاطمه زهرا سبحانی از تهران: در میان انبوه سکوت و دیای خاکستری با بادکنک های رنگی دستم به دنبال جایی برای شادی کردن می گردم.

نازنین زهرا رستمی از تهران: امیدم را کاشته ام، در انتهای کوچه بن بست ناامیدی، هدیه ای از طرف خدا بردیوارهای خاکستری ام رنگ پاشید.

متینا عروجی از شیریار: مثل بی باریکه نور توی تاریکی محض.... مثل امید که به رهایی داری وقتی به بن بست میرسی.... مثلی امید!

فاطمه زاری از کرمان: خاک زمین بود... زمین خاکستری. من؛ در فکر پرواز نابلد جادوگری.

نجمه ضیائی از زرنده کرمان: منشأ تمام دردها آرزوهاست.

عکس بی قاب



هر شماره یک عکس اینجا می گذاریم و شما می توانید شعر، جمله یا هر چیزی که در مورد آن به ذهن تان می رسد برای ما ارسال کنید. بهترین عبارات در شماره بعدی ضمیمه به اسم خودتان چاپ می شود.

آکهی دعوت به جلسه مجمع عمومی عادی

شرکت نور آفرینان جلفا ارس

به شماره ثبت ۱۳۸

و شناسه ملی ۱۰۸۶۲۰۸۵۸۹ (نوبت دوم)

نظر به اینکه مجمع عمومی عادی مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۷ نوبت اول به دلیل عدم حصول حد تصاب قانونی تشکیل نگردید، بدینوسیله از کلیه صاحبان سهام شرکت فوق دعوت به عمل می آید تا در جلسه ای که روز پنجشنبه مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۲۱ ساعت ۱۵:۳۰ با رعایت پروتکل های ستاد مبارزه با کرونا به نشانی: جلفا، حسینیه اباعبدالله الحسین، خیابان امام صادق تشکیل می گردد، حضور بهم رسانند.

دستور جلسه:

۱ گزارش عملکرد هیات مدیره

۲ انتخابات اعضاء هیات مدیره و بازر سین

اعضاء و هیات مدیران شرکت نور آفرینان جلفا ارس